

در مهار کردن بحران‌های بین‌المللی

مؤلف: Richard Ned Lebow

مدرس کرسی حکومت و مدیر برنامه مطالعات صلح در دانشگاه کورنل

منبع: فصلنامه Political Science
جلد ۱۰۲ - شماره ۲ - ۱۹۸۷

مستول امور دفاعی و سیاست خارجی آمریکا، جدی گرفته شود. چنین حوادث احتمالی مبنای صحنه سازی‌های سیاسی - نظامی را تشکیل می‌دهد که برای مقاصد برنامه ریزی و آموزش مورد استفاده قرار می‌گیرد. افزایش این نوع صحنه سازیها موید آنست که رویارویی جدی هر چند ممکنست ناراحت کننده باشد اما بهر حال واقعیت دارد. لذا تحقیق در این باره که برخورد چگونه به وجود می‌آید، ابرقدرت‌ها در برابر آن چه واکنشی نشان خواهند داد، چه فرصت‌هایی وجود دارد که بتوان این رویارویی‌ها را بی صدمه و خطر پشت سر گذاشت و چه اقداماتی میتوان برای استفاده از فرصت‌های مزبور انجام داد، واجد اهمیت است.

بحران موشکی کوبا نقطه آغاز خوبی برای انجام تحلیل‌هایی از این قبیل میباشد. این بحران بهترین مثال از برخورد حاد ابرقدرت‌هاست. هر چند، این ماجرا میتواند گمراه کننده نیز باشد. موفقیت کندی در جلوگیری از جنگ و اجبار روسها به عقب نشینی، این نظر را تقویت می‌کند که در رویارویی آینده، توسل به چنین روشی مقدور و عملی است. این پیروزی همچنین موجب گردیده است که تحلیل‌گران سیاسی مسئول، در مورد کارساز بودن توانائی‌های نظامی و ابراز عزم و قاطعیت در مواقع بحران، مبالغه کنند. در دهه بعد از ماجرای کوبا، محققین آمریکائی، نکات فوق الذکر را مورد تایید قرار داده‌اند. دانشمندان علوم سیاسی، نیاز به اراده و قاطعیت را در تئوریهای مربوط به عوامل بازدارنده و مجبور کننده، گنجانیدند و در عین حال نظریه پردازان در زمینه تصمیم گیری، روش جان کندی را در مواجهه با بحران ستودند و آنرا قرینه‌ای دانستند دال بر اینکه رویارویی‌هایی از این گونه را میتوان با قدرت و موفقیت کنترل کرد. حتی بدون در نظر گرفتن این تعبیر و تفسیرها، بین بحران کوبا و هر بحران دیگری در آینده که از لحاظ عظمت و اهمیت در سطح آن باشد، از جهت ساختاری تفاوت‌های مهمی وجود خواهد داشت.

این تفاوت‌ها سبب می‌گردد که برطرف ساختن بحرانهای مزبور حتی دشوارتر شود. در سال ۱۹۶۲، ایالات متحده آمریکا در منطقه کارائیب از نظر سلاحهای هسته‌ای و متعارف قویا بر شوروی برتری داشت. درحادثه کوبا، از جهت آمادگی نظامی حالتی یکطرفه دیده می‌شد. ایالات متحده به نیروهای اتمی و متعارف خود بالاترین آماده باش را داده و فرماندهی نیروهای هوائی استراتژیک آمریکا در وضعیت دفاعی مرحله (۲) قرار گرفته بودند و این نخستین بار بود که ارتش ایالات متحده در چنین سطحی آماده عملیات میشد. برعکس، اتحاد جماهیر شوروی از دست زدن به اینگونه اقدامات خودداری کرد، شاید، بخاطر وضع نامساعدش و ترس از آنکه با اقدام به آماده باش استراتژیکی، آمریکا را به پیشدستی در عملیات وادارد.

اما بحران آینده در شرایط برابری استراتژیک طرفین پیش خواهد آمد. شوروی احتمالاً در آینده از نظر سلاحهای متعارف بر آمریکا برتری خواهد داشت ولی البته این امر بستگی به محل وقوع بحران نیز دارد. اگر وضع از این قرار باشد، آمریکا و شوروی مانند مسئله کوبا خودراتحت فشار احساس

بعد از آنکه بحران مربوط به استقرار موشک‌های روسی در کوبا بر طرف شد، پرزیدنت جان - اف - کندی اعتراف کرد به نظر او احتمال آنکه در آن زمان روس‌ها مبادرت به جنگ کنند چیزی در حدود یک به سه بوده است. از آن زمان به بعد این قضاوت موضوع بحث و گفتگو بین محققین و اعضای گروه کارگردید. که وی برای کمک به برطرف کردن بحران تشکیل داده بود. پرزیدنت مک نامارا و «مک جرج باندی» معتقد بودند که قضاوت پرزیدنت کندی برآورد دقیق و معقولی از احتمال بروز جنگ در آن زمان بوده است. بر «دین ا.اچن» و «پاول نیتز» استدلال کرده‌اند که قضاوت رئیس جمهوری کوبا در این باره جنبه بسیار مبالغه آمیز داشته است. حتی اگر اینطور باشد، کندی مبین واقعیت سیاسی انکار ناپذیری است: بحران موشکی کوبا بیکترین مورفی بود که ابرقدرت‌ها در آستانه جنگ اتمی قرار گرفتند. کسی داده‌اند تا از رویارویی‌هایی که احتمال دارد به جنگ منتهی شود اجتناب کنند. البته بحران‌هایی وجود داشته است ولی هیچ یک از آنها به عظمت بحران کوبا نبوده است. حتی بحران خاورمیانه در سال ۱۹۷۳ که شدیدترین بحران بین ابرقدرت‌ها بعد از سال ۱۹۶۲ بود به پای بحران کوبا نمی‌رسید. برای فریب در بحران خاورمیانه هرگز تردیدی نداشتند که موضوع از طریق سیاسی حل و فصل خواهد شد. اما نمی‌توان اینطور تصور کرد که همیشه بحران خواهد بود. تا زمانی که تعارض بین شرق و غرب ادامه دارد، همیشه احتمال هست که یکی از ابرقدرت‌ها با نقشه قبلی و یا در اثر محاسبه غلط یک عملی شود که طرف دیگر نتواند آنرا تحمل کند. در سالهای اخیر، در بحران بین رفتن سیاست تنش زدائی و از سرگیری مجدد جنگ سرد، احتمال بحران‌هایی که ممکن است به جنگ منتهی شوند، افزایش یافته است. هیچکس نمی‌داند که چنین بحرانی چگونه اتفاق خواهد افتاد، هر چند برای افراد ممکنست بنا به سلیقه خود طرح خاصی در نظر داشته باشند. چیزی تعیین نگارنده میتواند موجب وقوع بحرانی بین المللی شود، قراردادن آنها در فضا است. ایالات متحده قصد دارد برای مقابله با موشک‌های موشک، سیستم دفاعی خاصی برای استقرار در فضا ابداع کند و این اقدامی است که روسها به شدت با آن مخالفند. مسکو از قبل هشدار داده است که کندی دارد از بکارگیری چنین سیستمی جلوگیری کند.

رض کنیم آمریکا که قاطعانه مصمم به اجرای این پروژه است، اخطار بحران را ندیده بگیرد و اجزاء مهم یک سیستم دفاعی موشکی را در فضا قرار دهد و روسها برای ابراز ناخشنودی خود، با اعمار فضائیشان نواحی مجاور را مین می‌خواهند کرد. ایالات متحده بمنظور خنثی نمودن مین‌ها و بر طرف کردن تهدید ناشی از آنها، یک سفینه به فضا گسیل خواهد داشت. اما مین‌ها برای نیوزهای مخصوص هستند منفجر میشوند و ۶ فضانورد به قتل می‌آیند این قبیل سناریوها ممکنست مورد قبول قرار نگیرد اما باید به این نکته توجه داشت که اینگونه وضعیت‌های فرضی میتواند توسط سازمانهای

نمی‌کنند. اعلام آماده باش نیروهای اتمی یا متعارف شوروی، اقدام متقابل آمریکا را به دنبال خواهد داشت و در نتیجه مسئله شدیدتر و کنترل و برطرف کردن آن نیز دشوارتر خواهد گردید. جریان کوبا در شرایط و محیط ساده تری وقوع یافت. بسیاری از خطوط ارتباطی جنبه موقتی داشت، تعداد افراد درگیر نسبتاً محدود بود، سلاحهای استراتژیک غالباً بصورت هواپیماهای بمب افکن بودند که سرعت پروازشان کم و فراخواندنشان امکان داشت. از آن سال تاکنون سیستم‌های کنترل و فرماندهی هر دو ابرقدرت از حیث اندازه و پیچیدگی بشدت پیشرفت کرده است و وجود سلاحهای استراتژیک، اهمیت این سیستم‌ها را افزایش داده است. طرفین با استفاده از این سلاحها قادرند طرف چند دقیقه به مقر فرماندهی سیاسی و نظامی طرف مخالف ضربه بزنند. بعلاوه در سیستم‌های جدید، جبران اشتباه مقدر نیست زیرا برخلاف هواپیماهای بمب افکن، موشک را نمیتوان فراخواند. معنی تمام این تحولات آنست که رویدادها و لغزش‌هایی که در ماجرای کوبا وجود داشت، امروزه تکرار نخواهد شد. اما بنا به دلایلی میتوان معتقد بود که پیچیدگی سیستم‌های موجود در دهه ۱۹۸۰، احتمال وقوع لغزش و حوادث ناگوار را بیشتر می‌کند نه کمتر.

محیط استراتژیک امروز ایجاب میکند که در نحوه تفکر خود درباره بحرانهای بین‌المللی تا اندازه زیادی تجدید نظر کنیم. رهبران باید گذشت و انعطاف بیشتر و جسارت کمتری از خود نشان دهند. آنها باید کمتر در اندیشه «پیروزی» و بیشتر به فکر کنترل بحرانها باشند زیرا خطر اصلی، دیگر پیروزی طرف مخالف نیست بلکه وقوع سلسله حوادثی است که به جنگی فاجعه آمیز منتهی خواهد گردید. اما در برداشتهای رهبران در زمینه کنترل بحرانها تغییری بنیادی حاصل نگردیده است. آنها و مشاورانشان هنوز بر این عقیده اند که اداره کردن بحرانها، شامل اقدامات قابل کنترل، از جمله تعدیل رفتار طرف مقابل می‌باشد. حتی شخصی مانند ادموند ماسکی که به میانه روی معروف است، در یک برنامه نمایشی که در سال ۱۹۸۳ از تلویزیون آمریکا پخش گردید، هنگام اینفای نقش رئیس جمهور، تمایل خود را به تهدید شوروی با سلاحهای اتمی ابراز و اعلام داشت که در صورت لزوم آماده است این تهدید را عملی کند. دقیقاً همین گونه رفتار است که بطور تصادفی یا برحسب نقشه قبلی، احتمال وقوع جنگ را افزایش می‌دهند.

علاوه بر جهت گیری‌های خطرناک سیاسی، تکیه بر جنبه‌های فنی «ساتل» مربوط به اداره کردن بحرانهای بین‌المللی، امری بی‌فایده و حتی مضر است. مدیریت بحرانها در ایالات متحده آمریکا به هنر کیمیاگری شباهت دارد. در قدیم، کیمیاگران می‌کوشیدند فلزات را بر اساس اصول ساده شیمی و سحر و جادو به طلا تبدیل کنند. آنها شکست خوردند چون تلاششان مبتنی بر موهومات بود. تبدیل فلزات به یکدیگر مستلزم تغییر ساختار هسته‌ای آنهاست و این کار فقط از ۵۰ سال قبل به اینطرف میسر گردیده است.

مقامات دولتی و بسیاری از محققین دانشگاهی درگیر تلاشی بیهوده برای کشف رموز مدیریت بحرانهای اتمی هستند. آنها مانند کیمیاگران گذشته، نوعی کیمیا را جستجو میکنند که عبارتست از: تشکیلات سازمانی و تکنیک‌های تصمیم گیری برای تبدیل شیخ تاریک اتمی به روشنائی امنیت ملی. و این امپدنی واهی است. اداره کردن بحران‌های بین‌المللی بنحو مطلوب با استفاده از وسایل فنی نظیر کامپیوتر و گروههای عملیاتی ویژه، مقدور نیست. این کار مستلزم تغییرات اساسی در ساختار نیروها، دکترین‌ها و سلسله هدفهای است که به استراتژی اتمی معاصر شکل می‌بخشد. کنترل بحران‌های سیاسی مانند کیمیاگری، از لحاظ تئوری ممکن بنظر می‌رسد اما در آینده قابل پیش بینی، تحقق عملی چنین هدفی خارج از توان کیمیاگران سیاسی است.

اداره کردن یک بحران اتمی ممکنست محال بنظر رسد اما این بدان معنی نیست که رفتار رهبران در چگونگی وقوع بحران بی‌تأثیر خواهد بود. صرف توجه اندک به تکنیک‌ها، احتمالاً به بهبود نحوه انجام کار منجر نخواهد شد. تصمیم گیری مطلوب با برخی شرایط اساسی در ارتباط است از جمله اینکه تصمیم گیری در محیطی نسبتاً باز صورت گیرد، گروههای تصمیم گیرنده درباره ارزش‌های سیاسی و روش‌های سازمانی اتفاق نظر داشته باشند و فشارهای سیاسی داخلی که رهبران را ناگزیر از اتخاذ سیاست‌های خطرناک خارجی سازد، در میان نباشد. تصمیم گیری صحیح در شرایط بحرانی، همچنین مستلزم آگاهی رهبران از جزئیات برنامه‌های نظامی و عملیاتی است. هنگامی که بحران در شرف وقوع است، ایجاد سریع این شرایط میسر نیست و رهبران می‌باید از قبل خود را آماده ساخته و محیط مناسبی برای بررسی اطلاعات و اجرای بوقوع سیاست‌ها فراهم آورده باشند.

بنابراین لازم است که در نحوه برنامه ریزی و تحقیق در زمینه اداره کردن بحران‌ها، تغییراتی داده شود. اغلب کوشش شده است که از طریق تأمین

* امروزه رهبران کشورهای باید گذشت و انعطاف بیشتر و جسارت کمتری از خود نشان دهند. آنها باید کمتر در اندیشه پیروزی و بیشتر به فکر کنترل بحران‌ها باشند زیرا خطر اصلی دیگر پیروزی طرف مخالف نیست بلکه وقوع سلسله حوادثی است که به جنگی فاجعه آمیز منتهی خواهد شد.

* کنترل بحران‌های سیاسی مانند کیمیاگری از لحاظ تئوری ممکن به نظر می‌رسد اما در آینده قابل پیش بینی، تحقق عملی چنین هدفی خارج از توان کیمیاگران سیاسی است.

* جنگ هسته‌ای حتی برای طرفی که ضربه نخست را می‌زند، چنان ویرانی‌های باور نکردنی در بردارد که بررسی آن نیز بعنوان یک خط مشی عقلانی تجویز نمیشود.

دسترسی سریع به اطلاعات و افراد مهم، کیفیت عملکرد سیاست گذاران باید. حتی افق اقداماتی که در رابطه با مراحل عملی تصمیم گیری و صورت می‌گیرد، محدود به دوره بحران است. پیروی از چنین ترتیبی در آنست که به بالاترین نقطه کوه یخ بنگریم ولی از عظمت دامنه آن غافل باشیم. این موضوع که یک نظام سیاسی در بحران چگونه عمل میکند، بستگی الگوهای فردی، گروهی، سازمانی و فرهنگی و فعل و انفعالاتی دارد که قبل از آغاز بحران وجود داشته است. بنابراین مهم ترین وظیفه کسانی که اداره کردن بحران‌ها را بررسی میکنند، آنست که بنحوی واضح تر ماهیت ارتباطات بین مرحله عملی و عوامل فوق‌الذکر را مشخص کنند. تنها در صورتی است که میتوان اقداماتی مفید در جهت بهبود کیفیت تصمیم گیری بعمل آورد.

باید این نکته را نیز دریابیم که تصمیم گیری مطلوب و صحیح با تصمیم گیری موفقیت آمیز یکسان نیست. این دو باید یکدیگر ارتباط دارند ولی مترادف نیستند. مجموعه‌ای از شرایط دیگر نیز بر نتایج حاصل از بحران اثر می‌گذارد که مهمترین آنها میزان علاقه رهبران به اجتناب از جنگ است. رهبران روشنفکر باید راه حل‌های احتمالی گوناگون، تنگنایهای زمانی، ماهیت و اهمیت موضوع، سطح آمادگی نظامی و ارتباط آن با خطر بروز جنگ را مطالعه و بررسی کنند. هر یک از این شرایط میتوانند رهبران را به انتخاب یک راه حل نه چندان مناسب و یا بطور کلی انصراف از برطرف کردن بحران بکشاند.

فشار، پیچیدگی سازمانی، و تنگنایهای زمانی از ویژگیهای اصلی رویارویی ابرقدرتها در آینده خواهد بود. این خصائص، تصمیم گیری مطلوب صحیح را ایجاب می‌کند، اما در عین حال بر نتیجه نهائی اثر چندانی ندارد. دلیل این تناقض ظاهری، در عوامل استراتژیکی، سیاسی و روانی خاص نهفته است که فعل و انفعالات مربوط به روابط ابرقدرتها از آن شکل می‌گیرد. عوامل مزبور موجب می‌گردد که صرفنظر از مهارت رهبران و علاقه متقابل به اجتناب از جنگ، برطرف کردن رویارویی برایشان بسیار مشکل باشد. این اولین مقاله‌ای نیست که خطر بحرانهای مربوط به ابرقدرتها را بر دلایل ساختاری مرتبط با آنرا تشریح میکند. بسیاری از این مشکلات ضعف‌های اساسی سیستم کنترل و فرماندهی استراتژیکی و مشکلات لایحه را که رهبران در این زمینه با آن مواجهند مورد تأکید قرار داده است. تا پیش به این جنبه مهم استراتژی اتمی توجه نشده بود. در سال ۱۹۸۱ «دژموندبال» نخستین کتاب را در باره سازمان سیستم فرماندهی، کنترل ارتباطات استراتژیکی ایالات متحده آمریکا که به سیستم (سی-۳) معروف است تدوین نمود و آسیب پذیری فوق‌العاده آنرا در برابر خراب کاری و اختلال اتمی نشان داد. از آن به بعد، «روس پلیس» نقاط ضعف سیستم مذکور در مقاله

فنی، موارد بسیاری باید تحت کنترل و فرماندهی قرار گیرد و غیر از کنترل و فرماندهی، مسائل متعدد دیگری نیز در اداره کردن بحرانها دخیل و مؤثر است. مدیریت بحرانها، مانند همه موضوعات استراتژیکی، ابعاد بسیار مهم سیاسی و روانی دارد که تا امروز عمدتاً ناشناخته مانده است. حداقل برخی از «واقعیت‌های استراتژیکی» که در تثبیت بحرانها مؤثرند بهمان اندازه سیاسی هستند که جنبه ساختاری دارند. در نمایشنامه‌ها ملت، شاهزاده میگوید: «هیچ چیز بد یا خوب نیست بلکه تفکر ما خوبی و بدی را بوجود می‌آورد. این موضوع تا اندازه زیادی در مورد استراتژی اتمی صدق میکند. آسیب پذیری نیروهای استراتژیکی امری مسلم است. آسیب پذیری نیروهای ذخیره در سالهای اخیر کمترین کاشی نیافته و ظاهراً با دقتی تر شدن سیستم هدف گیری موشک‌های شوروی، وضع بدتر نیز شده است. اما اهمیت موضوع در اثر اقداماتی که کمیسیون «اسکوگرافت» در سال ۱۹۸۳ به عمل آورد تقلیل پیدا کرده است. مثالی مشخص‌تر در زمینه بحرانها، تمایل شدید به پیش دستی در رویارویی‌هایی است که احتمالاً به جنگ منجر خواهد گردید. از بررسی خطر موافقان و مخالفان، این نتیجه به دست می‌آید که پیش دستی، بهیچوجه سیاستی مصلحت آمیز نیست. برخی مدعی هستند که در مورد ترس ناشی از عدم امکان اقدام تلافی جویانه و نیز مزایایی که پیش دستی دارد، تا حدود زیادی مبالغه شده است. بر عکس، برداشت غلط و ناقص از مشکلات مربوط به عدم کنترل سبب گردیده است که متخصصین مسائل استراتژیکی در داخل و خارج از حکومت آمریکا، تهدیدی را که این مشکلات متوجه بر طرف کردن بحرانهای سازد، دست کم بگیرند. برای کاستن از خطر ناشی از بحرانها و بالنتیجه تقلیل احتمالی وقوع جنگ، میتوان دست به کارهایی زد. درک بهتر دینامیسیم بحران میتواند به کاهش مطلوبیت پیش دستی و آن گونه سیاست‌هایی که سبب از بین رفتن کنترل و گسترش نابجای دامنه بحران میشوند، بیانجامد. شناخت بهتر نیروهای مزبور همچنین باعث خواهد شد که سیاست گذاران، خود و زیردستانشان را برای تحمل فشارهای توان فرسای ناشی از بحرانهای اتمی بین ابرقدرت‌ها، آماده سازند. هدف اصلی نگارنده مقاله اینست که در طرز تفکر موجود درباره ماهیت بحرانها و وسایلی مقتضی و مناسب برای کنار آمدن با آن، تغییراتی اساسی بوجود آورد.

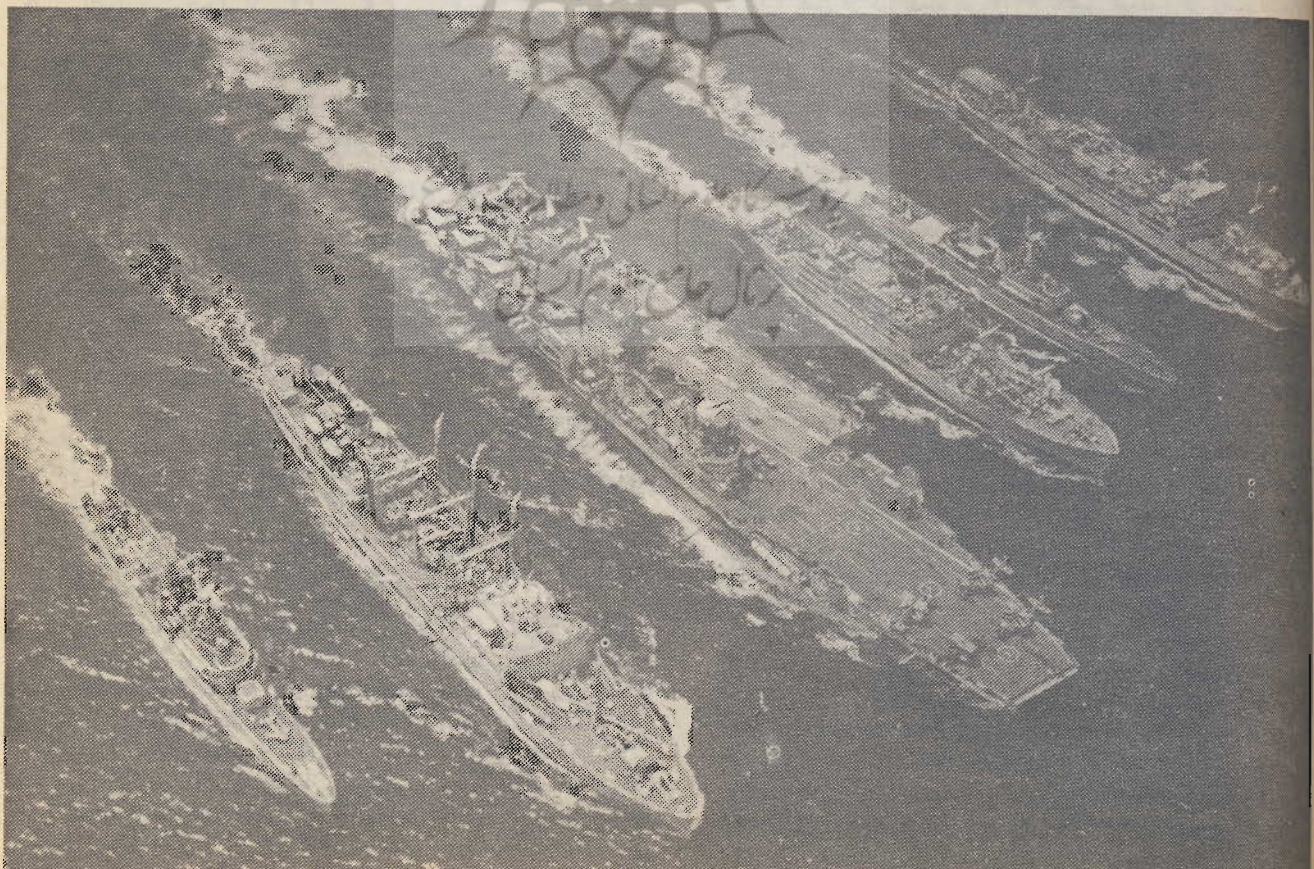
توصیه‌های مربوط به خط مشی، که از تحلیل‌های نویسنده سرچشمه می‌گیرد نمیتواند علاجی کلی و عام ارائه کند. دلایل و اسباب ساختاری مهمی

صلات شوروی از اوایل دهه ۱۹۶۰ تاکنون را با ارائه اسناد و مدارک، ثابت کرده است. هر دو نویسنده طالب آن بودند که بر خط مشی استراتژیکی آمریکا اثر بگذارند. «بال» امیدوار بود با نشان دادن معایب و آسیب پذیری سیستم (سی - ۳) در برابر حمله اتمی، غیر ممکن بودن یک جنگ هسته‌ای طولانی و کنترل شده را نشان دهد. در حالیکه دکترین استراتژیکی فعلی آمریکا، داشتن این توان را ضروری تلقی میکند. «پلیر» حتی هدفهای بزرگتری را در سر داشت: او گوید توجه آمریکائیان را از آسیب پذیری احتمالی نیروهای استراتژیکی به مسئله‌ای مهمتر یعنی ضعف نظام کنترل و فرماندهی نیروهای مزبور معطوف دارد به این ترتیب، وی امیدوار بود که حمایت لازم را برای انجام اقدامات وسیع بمنظور افزایش قابلیت بقای سیستم (سی - ۳) بدست آورد. «جان استاین پروتر» و «پاول برکن» بیشتر به اثرات ناشی از آسیب پذیری (سی - ۳) برای جلوگیری از جنگ در بحران‌ها توجه کرده‌اند.

در مقاله‌ای که در سال ۱۹۸۱ به چاپ رسید، «استاین پروتر» به یکی از مشکلات ناشی از ضعف‌های سیستم (سی - ۳)، بویژه احتمال نابودی مقر رهبری سیاسی در شروع مخاصمات اشاره نمود. او اینطور استدلال میکند: سیاست گذاران از آن بیمناکند که نتوانند یک حمله اتمی را تلافی کنند لذا این نکته نیرومند در آنها وجود دارد که در شرایطی که وقوع جنگ اتمی محتمل نظر می‌رسد، خود ضربه اول را وارد آورند.

«برکن» به یکی دیگر از جنبه‌های عدم ثبات سیستم کنترل و فرماندهی ملی آمریکا یعنی دشواری کنترل نیروهای هسته‌ای پس از آماده باش و خطر بروز تصادفی جنگ پس از آن، اشاره کرده است. وی ضمن مطالعاتی که در سال ۱۹۸۳ بعمل آورد، تکامل و رشد پیچیدگی سیستم استراتژیک (سی - ۳) تشریح کرد. «برکن» با استناد به تئوریهای سازمانی اعلام داشت که عملکرد سیستم‌های هشدار دهنده آمریکا و شوروی در مواقع بحرانی، احتمالاً فاجعه نیز خواهد بود.

تحقیقات و مطالعاتی که فوقاً به آنها اشاره شد، مبنای تحلیل‌های خود را به بیان فیزیکی و ساختار تشکیلاتی سیستم فرماندهی و کنترل آمریکا قرار داده و الزامات استراتژیکی ناشی از آن و مواردی را که این الزامات ممکنست مانع از برطرف کردن بحران شود، تشریح نموده‌اند. البته تصور این امر که میتوان مشکلات استراتژیکی را بطور کامل و حتی به وجه مطلوب، با توجه به ضوابط و معیارهای مهندسی یا سازمانی درک نمود، اشتباه می‌باشد. غیر از جنبه‌های





«جان. اف. کندی»

*** رهبران آمریکا و شوروی و مشاورانشان اذعان دارند که جنگ هسته‌ای بزرگترین فاجعه تاریخ بشریت خواهد بود. این جنگ در نتیجه تصادف و اتفاق، عملیات تروریستی و یا اقدامات يك طرف ثالث آغاز نخواهد شد.**

صربستان از دخالت در درگیری خودداری خواهد کرد و با قدرت نظامی مشابه آنها مقابله نخواهد نمود. با وجود این آنها یقین داشتند که حتی اگر روسیه وارد نبرد می‌شد فرانسه متحد روسیه بی طرف باقی می‌ماند. باین ترتیب هم ژوئیه را بمنزله عامل بروز یک جنگ محلی در بالکان تلقی می‌کردند. براین اساس آلمان و اطریش محاسبات نادرست و دردناکی کردند، نه روسیه کاملاً از صربستان حمایت کرد، بلکه فرانسه پشتیبانی دیرپا و آشکار خود را از روسیه به اثبات رسانید. به همین علت در جنگ جهانی اول یک جنگ اروپائی را کشید، آلمان بخاطر تهاجم خط و ناپخته به بلژیک ناگزیر شد با بریتانیا و فرانسه به جنگ بپردازد. جنگ ۱۹۱۴ بهین نبرد کبوتران (صلح دوستان) روشننگر آن بود که چگونه کوشش‌های تروریستی می‌تواند آثار و عواقب پیش‌بینی نشده و فاجعه آمیزی در پی داشته باشد. بهتر دینامیسیم‌های موجود در سیاست «بر لبه پرتگاه» و «محاسبات نادرست» کمک می‌کند تا روابط خصمانه و درگیری‌های ناشی از آن را به گونه موفقیت آمیزتر کنترل و محدود نماییم. یکی از طرق انجام این کار آن است که در باره نقش هر دو پدیده در ۱۹۱۴ تحقیق نموده و در زمینه آفاره کبوتران بحران‌های بین‌المللی درس‌های عام‌تری از آن بیاموزیم. نخستین پیش‌درآمد جنگ پیش‌دستی خواهد بود، این امر زمانی وقوع می‌کند که یکی از طرفین متخاصم به جنگ دست می‌یازد به آن علت که رهبران عقیده مندند که طرف مقابل در صدد توسل به جنگ می‌باشد. هنگام اجتناب از خصومت و درگیری میسر نباشد، پیش‌دستی می‌تواند عملی بنظر برسد، مشروط بر اینکه بر این اعتقاد باشیم که زدن ضربه اول دارای اهمیت مهم و حتی قاطع خواهد بود. «توماس شلینگ» حالت ترس متقابل را ناگهانی را مورد بحث قرار می‌دهد، وی اینطور استدلال می‌کند: «غافلگیری مزینی داشته باشد، پس بهتر است با آن مقابله شود. ترس از آن طرف مقابل، با برداشت غلطی در مورد حمله احتمالی ما، در صدد وارد کردن ضربه نخست می‌باشد، این انگیزه را در ما ایجاد می‌کند که مبادرت به پیش‌دستی کنیم. یک چنین حالتی در مورد طرف مقابل ما نیز مصداق دارد. اینطور بنظر میرسد که وسوسه هر یک از طرفین برای زدن ضربه اول - وسوسه ای کوچکتر از آن است که انگیزه ای برای حمله باشد - ممکنست به فعل و انفعالی منجر شود و در نتیجه انگیزه‌های بیشتری برای حمله ایجاد گردد. در تحلیل خود از این گونه، در بسیاری از اوقات این احتمال که جنگ می‌تواند بدون رهبران طرفین تصمیمی آگاهانه برای توسل به آن داشته باشند آغاز شود گرفته می‌شد. در این تحلیل‌ها دومین پیش در آمد وقوع جنگ یعنی از دست رفتن کنترل به حساب آورده نشده است. از دست رفتن کنترل می‌تواند صورتهای مختلف داشته و ناشی از دلایل گوناگون باشد. این امر ممکنست در نتیجه یک پارچه نبودن اقتدار سیاسی فشار داخلی که رهبران قدرت مقاومت در برابر آنرا ندارند و یا نواقص سازش باشد. این وضعیت همچنین می‌تواند در نتیجه تدارکات نظامی برای حمایت خود در یک بحران و یا نشان دادن عزم و قاطعیت به طرف متخاصم بوجود آید همانگونه که جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ نشان داد برخی جریانات جزئی تشریفاتی و سازمانی می‌تواند به وقوع جنگ منتهی شود. «لویجی آریزینی» و «آ. ج. پی. تیلور» دو نفر از مورخین برجسته جنگ اول جهانی

در زمینه ناسامانی بحرانا وجود دارد که اگر دو ابرقدرت روش‌های آگاهانه‌تری در پیش نگیرند، بی‌هیچ تغییری بر جای خواهد ماند. تهدیدی را که بعلت بحرانا متوجه صلح میباشد فقط میتوان با اعمال تغییرات اساسی در سازمان نیروها، دکترین استراتژیکی، عوامل ساختاری که عمدتاً مسئول بروز مشکلات است، برطرف کرد. متأسفانه اوضاع و احوال سیاسی فعلی برای انجام اقدامات یک جانبه و یا مورد توافق که لازمه سامان دادن به بحراناست، مناسب به نظر نمی‌رسد.

علل جنگ

هیچ پژوهشگری در زمینه مسائل استراتژیکی باور ندارد که جنگ سوم جهانی با یک تهاجم اتمی بدون پاسخگویی، آغاز گردد. فقط در داستانهای تخیلی است که رهبر یکی از کشورهای ابرقدرت، روزی از خواب برمی‌خیزد و تشخیص می‌دهد که ارتباط متقابل نیروها شدیداً به نفع اوست و لذا دستور فشردن دکمه را صادر می‌کند. جنگ هسته‌ای حتی برای طرفی که ضربه اول را می‌زند، آنچنان ویرانی‌های باور نکرده‌ای در بردارد که بررسی آن نیز بعنوان یک خط مشی عقلانی تجویز نمیشود. رهبران آمریکا و شوروی و مشاوران امنیت ملی آنها و سازمان‌های نظامیشان هم از این امر آگاهند. همه آنها اذعان دارند که جنگ هسته‌ای بزرگترین فاجعه تاریخ بشریت خواهد بود. جنگ هسته‌ای ابرقدرت‌ها در نتیجه تصادف و اتفاق، عملیات تروریستی و یا اقدامات یک طرف ثالث آغاز نخواهد گردید. احتمال یک حمله تصادفی با توجه به اینکه نیروها همواره در حال آماده باش میباشد بسیار ضعیف است. تروریسم اتمی حتی غیر واقع بینانه تر است. با وجود گیرابودن موضوع برای نویسندگان داستانهای تخیلی سلاحهای اتمی و سیستم‌های مربوط به بکارگیری آنها، چیزهائی قابل سرقت نیست. تروریست‌هائی که بتوانند بر موانع اولیه‌ای که در این راه وجود دارد غالب آیند، با در دست نداشتن رمز لازم، باید برای بکار انداختن سلاحها راهی پیدا کنند. حتی اگر در این زمینه نیز توفیق یابند، معلوم نیست چگونه تروریسم اتمی یک ابر قدرت را وادار خواهد ساخت که به طرف دیگر حمله کند.

وقوع جنگ اتمی که طرف ثالثی آنرا ترتیب داده باشد نیز بعید بنظر می‌رسد. هر چند این فکر گاه و بیگاه ابرقدرت‌ها را نگران می‌سازد، سناریوئی که معمولاً در این زمینه نقل می‌شود اینست که یکی از ابرقدرت‌ها توسط قدرتی ناشناس مورد حمله اتمی قرار می‌گیرد و بعد اینطور وانمود میشود که حمله توسط ابرقدرت دوم صورت گرفته است. هر چند، چنین صحنه سازی جعلی مشکل است زیرا آمریکا و شوروی میتوانند سلاحها و بمب افکن‌ها را ردیابی کرده و محل پرتاب را مشخص نمایند. طریق بهتر شلیک موشک از زیردریائی است اما حتی توسل به این روش نیز خالی از اشکال نیست. بعلاوه یک حمله اتمی محدود، صرفنظر از چگونگی وقوع آن، مورد شک و تردید است زیرا ابرقدرت‌ها بهیچوجه انتظار ندارند که طرف مقابل مبادرت به چنین حمله‌ای کند.

اگر کنگ سوم درگیر شود، به احتمال زیاد در نتیجه محاسبات نادرست، عمل مایوسانه در یک بحران و یا ناشی از یک جنگ متعارف خواهد بود. چنین وضعی در سال ۱۹۱۴ پیش آمد. جنگ اول جهانی در اثر تصادف و اتفاق بوقوع پیوست نه از روی نقشه قبلی و عمدتاً ناشی از محاسبات غلط اطریش - هنگری، آلمان، روسیه، فرانسه و انگلستان بود.

چنانچه رهبران اروپائی درک بیشتری از آثار و عواقب بسیج نیروها داشتند، جلوگیری از آن امکان پذیر بود. در عین حال اگر گمان شود که فقط می‌توان جنگ را به رهبری ضعیف نسبت داد، باز دچار خطا و اشتباه خواهیم بود. حتی سیاستگران زیرک‌تر نیز دریافته‌اند که کنترل سیل رویدادهای ژوئیه ۱۹۱۴ دشوار بوده است. وضع سیاسی داخلی چند دولت بزرگ زمینه مساعدی برای بروز جنگ فراهم می‌آورد و در همان حال برنامه‌های گسترده نظامیشان قدرت و بینش رهبران را تحت تأثیر قرار می‌داد.

هر چند که تفاوت‌ها و اختلافات مهمی میان ۱۹۱۴ و امروز وجود دارد، مع‌هذا ریشه و منشأ جنگ جهانی اول درس‌های با اهمیتی برای سیاستمداران تندرو و میانه رو (عقاب‌ها و کبوترها) در بردارد. جنگ بزرگ برای عقاب‌ها این آگاهی را ایجاد می‌کند که چگونه و چرا یک طرف متخاصم ممکنست برای بهره گیری از مزایای سیاسی و نظامی خود وسوسه شود. بحران با اقدام و تلاش اطریش - هنگری، که مورد پشتیبانی آلمان قرار گرفت آغاز شد، تا از قتل «آرشیدوک فرانز فریدیناند» بعنوان بهانه‌ای برای نابودی صربستان استفاده نمایند. رهبران آلمان و اطریش انتظار داشتند که روسیه، پشتیبان اصلی

□ درک بهتر دینامیسم بحران میتواند به کاهش مطلوبیت «پیش دستی» و آنگونه سیاست‌هایی که سبب از بین رفتن کنترل و گسترش نابجای دامنه بحران می‌شود بیانجامد.

* یکی از مواردی که میتواند موجب وقوع بحرانی بین‌المللی شود قرار دادن سلاح‌ها در فضا است که امریکائیها قصد آنرا دارند و روسها با آن مخالفتند.

* برخی از نظریه پردازان معاصر در زمینه امور سازمانی و تشکیلاتی استدلال کرده‌اند که جنگ سوم جهانی میتواند بهمان ترتیب جنگ بین‌المللی اول شروع شود.

از آنکه در این مقاله به عنوان یکی از مهمترین علل شعله‌ور شدن جنگ مزبور قلمدار شده‌اند، آنها استدلال می‌کنند که رهبران سیاسی در حقیقت بدون آنکه بدانند می‌توانند تصمیم به جنگ گرفتند. نظریه پردازان معاصر در زمینه امور سازمانی و تشکیلاتی استدلال کرده‌اند که جنگ سوم جهانی می‌تواند بهمان ترتیب جنگ اول جهانی شروع شود. «پاول برکن» تاکید می‌نماید که سیستم‌های هشدار دهنده ابرقدرتها می‌تواند موجب تدارکات مهم نظامی توسط یک از آنها باشد. فرض کنیم که در یک موقعیت بحرانی ایالات متحده یکبار برای نشان دادن عزم و قاطعیت، خود را در حالت آماده باش استراتژیک می‌دهد و روس‌ها نیز که مراقب حرکات امریکائیان هستند احتمالا دست به اقدامی سریع برای حمله خواهند زد. امریکائیان نیز ممکنست مقابله به مثل بکنند بنظر «برکن» به این ترتیب کاری که در ابتدا صرفا جنبه تهدید و قدرت ناشی داشت ممکنست به جنگ اتمی منتهی شود.

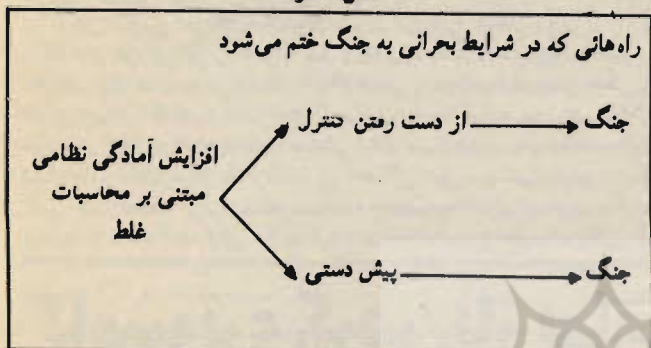
سومین پیش در آمد جنگ افزایش آمادگی نظامی مبتنی بر محاسبات است. این امر هنگامی بوقوع می‌پیوندد که یکی از طرفین متخاصم با انتظار غلط که طرف دیگر حرکت وی را تحمل خواهد کرد در آستانه جنگ قرار می‌گیرد. بسیج نیروهای شوروی یک نمونه کلاسیک در این مورد می‌باشد بنظر بسیاری از مورخین این اقدامی است که می‌تواند جنگ را اجتناب ناپذیر کند. هر چند رهبران سیاسی شوروی در سال ۱۹۱۴ با این اعتقاد بسبب کردند که اقدامشان مانع وقوع جنگ خواهد بود. تصمیم ایالات



متحده امریکا برای حمله به کره شمالی و اشغال این کشور در سال ۱۹۵۰، نظامی کردن سینا توسط ناصر در سال ۱۹۶۷، اشغال جزایر فالکلند توسط آرژانتین در سال ۱۹۸۲ نیز بعنوان مواردی توصیف شده است که افزایش آمادگی‌های نظامی مبتنی بر محاسبات غلط بوده است. در هر یک از این درگیریها طرفی که ابتداء مبادرت به اقدام نمود بر این تصور بود که با واکنش خشن طرف دیگر مواجه نخواهد شد و حال آنکه هر سه مورد ذکر شده سر انجام به جنگ منجر گردید. در خصوص ماهیت تئوریک پدیده «افزایش آمادگی نظامی مبتنی بر محاسبات غلط» کمتر نگاشته شده است هر چند این پدیده یکی از مهمترین دلایل جنگ‌های اقتصادی می‌باشد. این سه پیش درآمد جنگ از لحاظ مفهوم از یکدیگر متمایزند و هر یک را می‌توان جداگانه توصیف کرد اما برای نشان دادن نتیجه عملی آنها باید در ارتباط با یکدیگر مورد تحلیل قرار گیرند.

در مورد بحرانا، فعل و انفعالات جمعی بین سه پیش درآمد فوق الذکر احتمال وقوع جنگ را مشخص می‌کند (شکل شماره ۱)

شکل شماره ۱



بعنوان مثال در سال ۱۹۱۴ افزایش آمادگی نظامی شوروی که مبتنی بر محاسبات نادرست بود موجب شد که آلمان پیش دستی کند. از بین رفتن کنترل به سهم خود سببی بود که به محاسبات غلط شوروی و پیش دستی آلمان‌ها کمک نمود.

کوشش‌هایی که برای کاهش خطر جنگ در بحران‌ها بعمل می‌آید با یکدیگر ارتباط دارند. پیش دستی، از بین رفتن کنترل و افزایش آمادگی نظامی مبتنی بر محاسبات نادرست، با یکدیگر دارای تمایزات و در عین حال دلایل وجودی مشترک هستند. به عنوان مثال پی‌اطلاعی غیر نظامیان از نقشه‌های جنگی می‌تواند به تحقق هر سه پیش درآمد مورد بحث کمک کند. تلاش‌های موفقیت آمیزی برای آموزش رهبران سیاسی در باره جریان افزایش آمادگی نظامی و جزئیات مربوط به آماده باش، گام مهمی در جهت کاهش احتمال وقوع جنگ در بحران‌های آتی است. متأسفانه برخی از مهمترین راه‌های جلوگیری از یک پیش درآمد، موجب می‌گردد که احتمال تحقق پیش درآمدهای دیگر افزایش یابد. مثالی توانیم فشاری را که در جهت مبادرت به پیش دستی در یک بحران وجود دارد با بکارگیری سیستم‌های خاص نظامی که در صورت بروز اشکالاتی در سیستم فرماندهی، بصورت خودکار عمل خواهد کرد کاهش دهیم.

اما کاربرد این سیستم‌ها موجب از بین رفتن کنترل می‌گردد و این احتمال افزایش می‌یابد که جنگ در شرایطی که رئیس جمهور و نخست وزیر همچنان متعهد به حفظ صلح هستند آغاز گردد. بسیاری از تدابیر بمنظور کاهش موارد از بین رفتن کنترل بعمل می‌آید ممکنست به نتایج مشابهی منجر شود. نصب دستگاه‌های خاص در هواپیماهای بمب افکن و موشک‌ها برای جلوگیری از عملکرد سلاح‌ها مادام که دستور شروع عملیات اضطراری از طرف فرماندهی کل صادر نشده است و تصمیم احتمالی هر رئیس جمهور امریکا برای ماندن در واشنگتن در طول بحران، انجام عملیات تلافی جویانه سریع را مشکل‌تر می‌کند. عدم اطمینان در باره توانائی ملی برای مقابله با یک حمله اتمی به سهم خود موجب می‌شود در مواردی که وقوع جنگ غیر قابل اجتناب بنظر رسد فشارهایی برای مبادرت به پیش دستی اعمال شود. البته هرگونه اقدام همه جانبه بمنظور ایجاد ثبات بیشتر در شرایط بحرانی مستلزم تمهیداتی می‌باشد. هر چند قبل از مرحله تصمیم گیری باید اطلاعات بیشتری در مورد بحرانهای آینده و آثار احتمالی اقداماتی که برای کاهش موجبات جنگ بعمل می‌آید، داشته باشیم.

● این مقاله «موازنه قدرت» را که نمایشی توسط کامپیوترهای کوچک در خصوص نبرد بین آمریکا و شوروی برای تسلط بر جهان است و توسط موسسه Mindscape در پائیز سال ۱۹۸۵ منتشر شده، مورد بررسی قرار می‌دهد. بازی کامپیوتری در برگرفته دامنه وسیعی از استراتژی‌های نظامی، دیپلماتیک و اقتصادی و کنش و واکنش ابرقدرت‌ها در یک سیستم دو قطبی بسته می‌باشد. مقاله، نمایش مزبور را از نقطه نظر مزیت ارزشی آن و به عنوان یک الگوی جدی دینامیک در سیستم بین‌المللی تجزیه و تحلیل می‌کند و پس از انجام یک بررسی کلی و قرار دادن آن در قالب سایر نمایشات روابط بین‌المللی، اهداف و موارد استفاده از بازی را روشن ساخته و همچنین آنرا براساس یک سلسله از نمایشات سنتی مربوطه ارزیابی می‌نماید.

طی قرون متمادی بازی‌های جنگی موضوع پرجاذبه‌ای برای دانش پژوهان و سیاستمداران بوده است. در سه دهه اخیر در دانشگاه‌ها و مراکز علمی و موسسات دولتی ایالات متحده علاقه در این زمینه و کاربرد تکنیک مزبور افزایش یافته است. از پنتاگون در واشینگتن گرفته تا مقرناتو در بروکسل، استفاده از مجموعه متنوعی از بازیهای جنگی، بصورت جزء مکمل و معقولی در برنامه‌ریزی‌های نظامی درآمده است.

افکار عمومی آمریکا با اشتیاق بسوی این موج هیجان روی آورده و رسانه‌های گروهی این روند را با بذل توجه زیاد به بازی‌های جنگی افزایش داده‌اند. مثلا هالیوود در تابستان ۱۹۸۳ فیلمی را در زمینه بازیهای جنگی به معرض نمایش گذاشت که با استقبال فراوان روبرو گردید. در نوامبر ۱۹۸۳ تلویزیون ABC نیز اقدام به پخش نمایشی تحت عنوان «بازی بحرانا» به منظور نشان دادن متغیرها در یک رویارویی احتمالی اتمی بین شوروی و آمریکا نمود. چنین به نظر می‌رسد که عموم مردم مجذوب تکنولوژی بازی جنگ و فرصت به دست آمده برای تجربه کردن هیجانانگیز نبرد یا تنظیم استراتژی آن

شده‌اند.

به همین جهت شاید شگفت آور نباشد که چرا «موازنه قدرت» به صورت یک نمایش مینی کامپیوتری در خصوص نبرد برای تسلط بر جهان بین آمریکا و شوروی توسط موسسه Mindscape در پائیز ۱۹۸۵ برای استفاده عموم مردم می‌گردد. ولی نکته حیرت انگیز، توجه بسیار زیادی است که بعد از انتشار آن مبذول گردیده است. مهم‌ترین مورد قابل ذکر در این زمینه، بررسی‌ای است که توسط دیوید آرون معاون سابق دستیار رئیس جمهوری در امور امنیت ملی به عمل آمده و در مجله نیویورک تایمز منتشر شده است. وی از این بازی به عنوان «پیچیده‌ترین نمایش استراتژیک در آمریکا غیر از بازیهای چکر پنتاگون» یاد کرده است. بازی مزبور ضمن تکیه بر راه حل‌های قهری نظامی قبال مسائل بین‌المللی، طیف وسیعی از استراتژی‌های دیپلماتیک و اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد. نسخه دوم بازی توسط بخش کامپیوترهای شخصی موسسه آی - بی - ام عرضه شده که نسخه اصلی را تکمیل می‌کند و شرح کتابی نیز در خصوص توضیح مفصل محاسبات عددی بازی منتشر گردیده است.

این مقاله، نمایش مزبور را نه فقط با دید یک بازی هیجان‌آور و یا استفاده موثر از کارایی کامپیوتر (همچنانکه اغلب در بررسی‌های مجله کمپیوتر ملاحظه می‌گردد)، بلکه از نقطه نظر مزیت ارزشی آن به عنوان یک الگوی جدی دینامیک در سیستم بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌دهد. در اینجا هدف تحسین و یا محکوم کردن بازی نیست بلکه کشف فرضیات و مفاهیم مورد نظر میباشد.

بررسی کلی بازی

«موازنه قدرت» توسط یک طراح کهنه کار بازیها و سرگرمی‌ها بنام

نویسنده: Robert Mandel

منبع: Journal of Conflict

Resolution Vol 31, No.2, June 1987

کامپیوتری کردن بازیهای سیاسی

